آن سوي زندگي

22 تير 1402

زنده‌یاد احمدرضا احمدي داستان كوتاهي دارد به نام دور از مه، در بهار كه در ويژه‌نامه نوروزي مجله فيلم در سال 1373 چاپ شده است.

داستاني كه توصيفات شاعرانه نويسنده‌اش آن را جذاب‌تر كرده است. در داستان پسري تنها پس از عبور از مه به پيرمردي سه‌تار نواز مي‌رسد. پيرمرد نواختن سه‌تار را به او مي‌آموزد و برايش همه آوازهايي را مي‌خواند كه مي‌داند. در آوازي پيرمرد براي پسرك مي‌خواند: هنگامي كه درخت گيلاس شكوفه دهد /بهار از راه مي‌رسد/ من قايق را با شكوفه‌هاي گيلاس/ در بهار آرايش مي‌كنم/ قايق را به آب مي‌اندازم/به دريا مي‌روم/ مي‌دانم / در آن طرف دريا/ در آن طرف رود/ كودكاني در انتظار من / در انتظار آوازهاي من هستند.

يك روز صبح كه پسرك پنجره را باز مي‌كند كنار دريا درخت گيلاسي را مي‌بيند كه پر از شكوفه است، اما از قايق و پيرمرد نشانه‌اي نيست. تنها نشانه‌هاي باقيمانده از او، طاووسي است كه با ديدن پيرمرد وارد دنياي پسرك شده و سه‌تاري كه پيرمرد با آن ساز مي‌زده و براي پسرك آوازهايي مي‌خواند كه مي‌دانسته.

حالا كه احمدرضا احمدي با شعرهاي ناب و صداي مخملي‌اش پاي از دنياي زندگان بيرون گذاشته روانه آن سوي زندگي شده، ما پسركان و دخترکان سال‌هاي مه و كوچه‌هاي بي‌انتها خوب مي‌دانيم او آوازها و شعرهاي بسياري را براي ما جا گذاشته است. شعرهايي كه يادآور پيرمرد عاشقي است كه تا سال‌هاي زيادي مي‌توان با شعرهاش عاشق شد، عشقي كه نوبتش هيچ وقت تمام نمي‌شود و كسي نمي‌تواند به جبر و با دستور و قانون و بخشنامه جلويش را بگيرد. با صداش به آرامش رسيد، آرامشي كه با حضور و بي‌حضور ديگران حق آدمي است و با نوشته‌هايش درباره ديگران درس رفاقت ياد گرفت.

درسي كه اين روزها بيشتر از هر زمان ديگري به آن نياز داريم. شايد اگر اخوان‌ها (تهيه‌كنندگان فيلم بيگانه بيا) پس از تماشاي راش‌هاي امتحاني كارگرداني شده توسط مسعود كيميايي با بازي احمدرضا احمدي و فرامرز قريبيان كه براي نشان دادن توانايي‌هايش ساخته بود به بازي آن دو به جاي وثوقي و فرخ ساجدي رضايت داده بود، حالا ..... اما نه، اينكه چهره زيباي احمدرضا احمدي جوان زياد روي پرده سينما نيفتاد و فقط در فيلم‌هاي پستچي و تيتراژ تجارت ديده شد، باعث شده تا رمز و راز خودش، صدايش و شعرهاي خاصش بيشتر شود.

*حسن لطفی ، منتقد و مدرس سینما